

## درباره خوراکیهای گیلان

مزه 'گوجه' ترش ، درار و گلپر است  
ترش تره ، غذائی جان پرور است  
خورش باقلی از همه چیز بهتر است  
سیرقلیه با قرقاول که دیگر محشر است  
بهار ، فصل گولی و گنگر است  
در خور گردو چنگر است  
فسنجان با دوشاب بهم نمی آیند  
گوفته برنجی که پیاز قاطیش نباشد از هم وامیرود  
زیتون پرورده انار ترش لازم دارد  
لخت و عورگه بی بالا پوش بخوابد سرما میخورد  
لذت جوجه ، ران و سنگدان و جگر اوست  
در خور گردو چنگر است

آدمه پته خوله نام چوپسوره  
 کاسه کولی لذیذتر از کپسوره  
 چاشنی قیمه ، ماهی شوره  
 علاجه سرما خوردگی بوخوره  
 دوشنبه بازاره لقب سنگره  
 باب آغسوز چنگسوره  
 بلبل در بهار ، تر دماغسه  
 بعشق گول ، درآستان باغسه  
 راهنما در تاریکی چراغسه  
 شعور . هرکس نداره . اولاغسه  
 که نام صوت انکرش عرعسوره  
 بساب آغسوز چنگسوره  
 قیلان نهار گیلکه جان پناهسه  
 اگر نداره زندگیش تباهسه  
 سوده پلا ، پیاز و اشپیل ماهسه  
 کباب هم اگر بوبوسته شاهسه  
 ده وانپرس کن سالارکن سروره  
 بساب آغسوز چنگسوره  
 ریش بابا انگوره شیرازیه  
 چغرنمه خوراکه قفقازیه  
 قایم موشک ، آمه جوخوس بازیه  
 بیس دوارسته وقت زن خازیه

به آدم مجدر میگویند چوپود  
 گولی گاس از کپور لذیذتر است  
 چاشنی خورش قیمه ، ماهی شور است  
 علاج چائیدگی بخور گرفتن است .  
 لقب بازار دوشنبه سنگر است  
 بلبل ، در فصل بهار ، در نشاط است  
 به عشق گل است که بلبل به باغ میرود .  
 در تاریکی ، چراغ ، راهنماست  
 هر کسی فاقد شعور باشد خراست  
 که عرعر نام صوت انگرش میباشد  
 در خور گورد و چنگر است  
 غذای پیش از ظهر نگاه دارنده گیلک است  
 که اگر نداشته باشد زندگیش خراب است  
 پلو سرد با پیاز و تخم ماهی شور عالی است  
 کباب هم اگر ضمیمه شود شاهانه است  
 دیگر نپرس کدام یک سالار است کدام سرور  
 در خور دگسرد و چنگر است  
 ریش بابا به انگور شیرازی میگویند  
 چفرتمه خوراکی است قفقازی  
 قایم موشک همان جوخوس بازی خودمان است  
 وقتی سن جوانی به بیست رسید موقع زن دادنش است

اوپا که واعظ نیشینه منبره  
 باب آغوز جنگسره  
 واحد کیل بیج کشی اوداره  
 جای عبور از روخان گوداره  
 اوپا که خوکان خوسیدی گوماره  
 شربت غوره لذتش دراره  
 صدای مرغ تخم کن کرکره  
 باب آغوز چنگسره  
 ماهی فیج خوراک انس و جانسه  
 مرغه لاکو تحفه لاهیجانسه  
 هفته جار سوقات لقمجانسه  
 اوزون بورون ماهی سخته جانسه  
 اونکه طلا آب کونه زرگره  
 باب آغوز چنگسره  
 میرزا قاسمی نانی چقد لذیذه  
 ناز خاتون اونسی ورجه کنیزه  
 متنجن و بورانی هم عزیزه  
 انگوره کی خوشکا کونی مویزه  
 سیرابیج از وابیجکا عالیتسره  
 باب آغوز چنگسره  
 جلوه ماهی مالتسه سوماقسه  
 هم پالکی با باقلا چاپاقسه

جائی که واعظ بنشینند ، منبر نام دارد  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 واحد وزن کردن برنج اودار است  
 نام محلی که از رود خانه بتوان عبور نمود گذار است  
 جائی که خوگها در جنگل میخوابند گمار نام دارد  
 لذت شربت غوره ، درار است  
 به صدای مرغ تخم گن گرگر میگویند  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 ماهی فیبیج ، خوراک جن وانس است  
 مرغ لاکو تحفه لاهیجان است  
 هفته بچار سوقات لقمجان است  
 اوزون برون ماهنی است سخت جان  
 به آنکه طلا را آب میکند زرگر میگویند  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 خوراک میرزا قاسمی نمیدانی چقدر لذید است  
 ناز خاتون ، در مقابلش در حکم گنیز است  
 متنجن و بورانی هم عزیزند  
 انگور را وقتی خشک کنی مویز میشود  
 سیرابیج از وابیجگا عالیتر است  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 جلوه ماهی مالتا ، ساق است  
 هم پالکی با باقلی ، چاپاق است

سید خوش نام و نسب او جاقسه  
 مهریه نام در عربی صوداقسه  
 چلنگرم یک نوع آهنگره  
 بساب آغسوز چنگسره  
 خکار دی بیج با آرد هشر خانسه  
 شکر و دوهوهل و زعفرانسه  
 آش اوماج آبکسی و روانسه  
 رشته قبیله گز اصفهانسه  
 افشره با سکنجمین همسره  
 بساب آغسوز چنگسره  
 اناربیج خوروشسه تیره رنگه  
 سفت و ثقیل الهضم مثل سنگه  
 صدای زنگه کاروان جرنگسه  
 کوشاله نام بفارسی دینگسه  
 دوشواره از برش مقوی تیره  
 بساب آغسوز چنگسره  
 شب چره با انار شعبار خوشسه  
 عروس ره پاچین گولدار خوشسه  
 دان چلیکا رشتسه و خوشکار خوشه  
 افطار با آش قلمکار خوشسه  
 چله شبان دهها تیره چر چره  
 بساب آغسوز چنگسره

به سید خوش نام و نسب میگویند اجاق  
 نام عربی مهریه ، صداق است  
 چلنگر هم یک جور آهنگر است  
 در خور گورد و چنگر است  
 خنکار دبیج را با آرد حاجی طرخان میسازند  
 با شکر و ته مانده روغن داغ شده و هل و زعفران  
 آش اوماج ، آشی است آبکی و روان  
 قبیله رشت شبید گز اصفهان است  
 افشره با سکنجبین برابر است  
 در خورد گورد و چنگر است  
 انار بیج ، خورشی است تیره رنگ  
 ثقیل الهضم و سفت مانند سنگ  
 به صدای زنگ کاروان جرنک میگویند  
 معنی کوشال گیلکی در فارسی دبنگ است  
 دوشواره از برش مقوی تر است  
 در خور گورد و چنگر است  
 شب چره با انار شهسوار خوش است  
 عروس از پاچین گلدار خوشش میآید  
 برای تجدید ذائقه رشته و خشکار خوب است  
 افطار در ایام صیام با آش قلمکار خوش است  
 در شبهای چله زمستان ، فراوانی نعمت است  
 در خور گورد و چنگر است

آنچه میانش بوکووی هونگه  
 اونکه پره کوهانه جور پلنگه  
 اون که ترا زمین زنه النگه  
 سوغات او اس آتوپ وتانگه  
 صد دانسه ماهی بحساب یک سره  
 بساب آغوز چنگره  
 از آشه قلیه نیشا غافل نیشتن  
 دی بیجایا و روی تاوه بیشتن  
 جلوتر از مهمان نیشا ویرشتن  
 قاشقا دور از ادبسه والیشتن  
 زینت زن گوشواره و انگشته  
 بساب آغوز چنگره  
 نصیرخانه تا دس بزهئی خورده  
 اگرده ماسوله نرم و تکرده  
 خمس میان پختنی ها لسه کرده  
 اره گشه هرکی بدانده کورده  
 شهرت دنده کوب از گسکره  
 بساب آغوز چنگره



هاون چیزی است که میانش اشیا را میگویند  
 آنکه در بالای گوهها میپرد پلنگ است  
 آن چیز که تورا بزمین بیفکند النگ است  
 سوغات توپ است و تانسگ  
 صد عدد ماهی را در حساب یک مر میگویند  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 از آس قلیه نمیتوان غافل ماند  
 دبیجا را باید روی تابه سرخ کرد  
 جلوتر از مهمان نباید برخاست  
 لیسیدن قاشق ، دور از ادب است  
 زینت زن ، گوشواره و انگشتر است  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 نصیرخانی را تادست زدی خرد میشود  
 اگـرده ماسوله هم نرم است و هم تـرد  
 خمس در میان چیزهای پختنی لرد است  
 اره کشیدن چوبها را هرکس دانست کرد است  
 شهرت دنده کوب از گسگر ( ضیا بر ) است  
 در خور گـرد و چنگـر است

خربزه‌ی گرگابه فاندراهاچین  
 ویریز بوشو ایتا بجارکن بیهین  
 کارد بکش گوشه لویا واییین  
 قاچ بوکون بر سر سفره دیچیین  
 بیدین که شیرین چون حلوایه تره  
 باب آغوز چنگره  
 چی سالی بو که نفت ملی بوبو؟  
 جبهه ملی متجلی بوبو  
 حسین مکی متولی بوبو  
 بیات ، علامه حلی بوبو  
 لاستیکه چرخه میخ بشه پنجره  
 باب آغوز چنگره  
 سی ام تیر بیدی چه ازدحام بوبو؟  
 مجلس شورا جلو قتل عام بو  
 زمین ز خون ملت ، سرخ فام بو  
 بلوا و آشوب نوبو ، قیام بوبو  
 گلوه انگار نیسه تنگره  
 باب آغوز چنگره

به خربزه، گریکب فقط نگاه کن  
 بلند شو برو یکی را در بجا کن بخر  
 با گارد، گوشه جدا شده از بوته را ببر  
 قاشق کن روی سفره بچین ( مرتب کن )  
 خواهی دید که همچون حلوائی ترشیرین است  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 چه سالی بود که صنعت نفت کشور ملی شد؟  
 جبهه ملی تجلی یافت  
 حسین مکی متولی صنعت نفت شد  
 بیات، علامه حلی گردید  
 به چرخ لاستیک میخ فرو رود پنجر می شود  
 در خور گـرد و چنگـر است  
 در سیام تیر (۱۳۳۵) ازدحام ملت را دیدی؟  
 در جلو بهارستان، حمام خون راه افتاده بود  
 زمین بهارستان از خون ملت رنگین شده بود  
 آشوب و بلوای ساده نبود، قیام عمومی بود  
 همچون تگرگ، گلوله به روی مردم می بارید  
 در خور گـرد و چنگـر است

## خزان عمر

بگذشته بهار عهد جوانی دوارسته  
دریای خزر لپه بزه باد بجسته  
دامان افق تیره بوبو چون رخ زنگی  
ابر از چپ و از راست شتابان بدوسته  
بر روشنی روز ، بوبو ظلمت چیره  
از بام فلک گورخانه قایم بدمسته  
برقی بزه سوزان وچم اندر قیچی و آنگاه  
از ابر سیه شر شر باران بوارسته  
بادی بدمسته دژم و لوطی کش و زرخ  
کز هیبت آن غول بیابان برمسته  
وارش بامو شلاقی چون لوله ابریق  
آب از سرو کول همه مردم بچکسته  
از نعره بوران ، جگر فیمل بوبو آب  
شیر نره خونخواره زهله بترکسته  
مهتاب جوخوفته خو دیمه در پس پورده  
خورشید درخشنده خو فیله فبرسته  
باغ و چمن و مزرعه و جلگه دو چولکست  
شادابی گلزار و گلستان بتکسته  
دم بر ناوره بلبل شوریده چه گفتار  
چون صیحه سرما لب مرغانه دبسته

بهار گذشت دوران جوانی طی شد  
دریای خزر موج زد باد جهیبند  
چشم انداز فضا همچون رخ زنگی تیره گردید  
ابرها از چپ و راست بسرعت حرکت کردند  
بر روشنائی روز ، تاریکی چیره شد  
از بالای آسمان ، رعد ، بشدت صدا در آمد  
برقی زد سوزان و چم اندر قیچی از آن پس  
از ابرسیاه باران بصدای شرشر باریبند  
بادی وزید خشمناک و لوطی کش و تند و تلخ  
که از هیبتش ، غول بیابانی رمیبند  
باران چنان شدید آمد که در سر  
و گول مردم ، آب ، مثل لوله ابریق میچکید  
از نعره بوران ، جگر فیل آب شد  
زهره شیر نر خونخواره ترکیبند  
ماه ، چهره اش را پشت ابر پنهان کرد  
آفتاب رخشان ، آب دهانش را قورت داد  
باغ و چمن و مزرعه و جلگه پژمرده شدند  
شادابی گلزار و گلستان تکبند شد  
بلبل نغمه سرای شوریده دل دم از چپه چپه برنمی آورد  
چونکه شدت سرما لب مرغان را بسته است

اکنون نه صدائی نه مدائی نه ندائی  
 برکون و مکان صاعقه گوئی بگنسته  
 نه شع نه پروانه ، نه زمزمه عشق  
 انگار مغل ملکه جهانہ بچاپسته  
 او گرکه خون آشام که گفتی خو شبانم  
 گله بیده‌ای با چی وقاحت بدرسته ؟  
 عهدی که می دیل باخم گیسوی تو خوشبو  
 خوابی بو که یک لحظه جه مه سر بپرسته  
 دورانه قدیمه که گیدی کوساپت ایام  
 وانپرس اداشه چی بخاطر بمانسته  
 مہری بو ، صفائی شرف و عاطفه و دین  
 آشوب زمان کـر بزه همه فیچالسته  
 آواره بوبوستیدچولی و طرقة و طوطی  
 تا دزده پیچا اپیلـه داره واچوکسته  
 او گوشه دنجا که بیده بی تو پیرارسال  
 تالار فوگوردسته و ایوان بر مسته  
 اون کفتردم چطری یا هو به لب بـام  
 واشک بامو حیوانکه ناگه بقاپسته  
 باغی که ز نیلوفر و سوسن بو خسرم  
 سیلی بامو از دم همه باغه فترسته  
 می هیکل رعنا چی بوبو؟ دایره " ی "  
 می جینجیره قد داله مانستن فچمسته

حال نه صدائی بر میخیزد نه آواز نه ندائی  
 گوئیابه گون و مگان صاعقه اصابت کرده  
 نه شمعی است نه پروانه‌های بونه زمزمه‌های از عشق  
 انگار مغول ، ملک جهانرا چاپیده  
 آن گرگ خون آشام که خود را شبان معرفی می‌کرد  
 دیدی گله را با چه وقاحتی درید ؟  
 دورانی که دلم با خم گیسویت خوش بود  
 خوابی بود که فی الفور از سرم پرید  
 عهد قدیم را که به اصطلاح کوسا پتا یام میخوانند  
 از داداش نهرس چه چیزها بخاطرش مانده  
 محبتی بود و صفا ، شرف و عاطفه و دین  
 که آشوب زمان همه را به گریست و چلانید  
 چولی و طرقه و طوطی آواره شدند  
 از همان وقت که گریه دزد از درخت بزرگی بالا رفت  
 آن گوشهٔ راحت و بی سرخر را که پیرا سال دیده بودی  
 تالار شریخت و ایوانش از استقامت منحرف شد  
 آن گبوتر یا هوی دم چطری را در لب بام  
 باز غفلتاً بسراغش آمد و حیوان را قاپید  
 آن باغی که از نیلوفر و سوسن خرم بود  
 سیلی آمد و همه چیز باغ را از بین برد  
 هیگل رعنایم شده همچون دایرهٔ "ی"  
 قد ریز و کوتاهم بسان دال چمید

می گاز فوبو نشقاوه خیر با شد می گوش  
 می کبچ و کاتیل هم شلا بو هم جلهاسته  
 آبیش کن و فین تترج سولفه و لابیئل  
 یعنی که دور از جان ، کوچه آقا بچه استه  
 تنها نه من افسرده ایم از محنت ایام  
 بدبختی همه وینجی مانستن دوچکسته  
 از کجروی حکمروایان بدانندیــــــــــــش  
 دست از طلب و پای ز رفتن وامانسته  
 هرگز نبره راه به سر منزل مقصود  
 قومی که انی دامنه پیسی وا سوخته  
 پیسی دانی چیه آبرار؟ فرد پرستی  
 رحمت به او نی پر که ارما بفهمست  
 در عصر اتم لذت آزاده نیچیشتم  
 افسوس که ده عمری باقی نمانسته



دندانم ریخت و گوشم متاسفانه نمی شنود  
دک و پوزم هم شل شده هم آویزان  
عطسه و آب بینی پی در پی سرفه و لعاب دهان  
یعنی که دور از جان به کوچک آقا چایمان عارض شده  
تنها من ، از محنت روزگار افسرده نیستم  
بدبختی به همه همچون سقر چسبیده است  
از گجروی فرمانروایان بد نیست  
دست از طلب و پا از حرکت باز مانده  
هرگز به سر منزل مقصود ، راه نخواهد برد  
قومیکه دامنش به پیسی تماس یافته باشد  
میدانی پیسی چیست ای برادر؟ فرد پرستی  
رحمت خدا به پدر گسیکه این رمز را درک کرد  
در عصراتم لذت آزادی را نچشیدیم  
افسوس که دیگر عمری باقی نماند

## راهنمای الفبای صوتی

Ā

A

E

EE

I

O

U

B

P

T

S

J

ج

آ

ا

ا

ا

اکشیده

ای

ا

ا

او

ب

پ

پ

ت ، ط

ث ، س ، ص

ج

ج

ج

H	ح ، ه
X	خ
D	د
Z	ذ ، ز ، ض ، ظ
R	ر
J	ژ
S	س
Q	ق ، گ
F	ف
K	ک
G	گ
L	ل
M	م
N	ن
V	و
W	واو مشدد
Y	ی

## واژه‌های این دفتر

آ

آبیشکن *ĀBIŠKAN* عطسه

آپار *ĀPAR* سنگ صاف و پهن کوچک

آش اوماج *ĀŠ UMAJ*

آش قلمکار *ĀŠ QALAMKAR*

مخلوطی است از سبزی و گوشت و نخود و لوبیا و ماش و عدس و برنج که رویهم پخته شده باشد .

آش قلیه *ĀŠ QALYE*

مخلوطی است از آرد با آب غوره، حل شده و همه جور سبزی با اضافه، نخود و لوبیا و گوشت و هویج و چغندر و کشمش و قیسی و گلیر که جمعا " پخته شده باشد .

سرخ کمرنگ

آل

## الف

آ او	<i>ĀU</i>	بانگ ، فریاد
اجار	<i>AJAR</i>	شاخه، نازک درخت
اچار	<i>ACAR</i>	کلید
ارسو	<i>ARSU</i>	اشک چشم
اروشواره	<i>URUŠVARA</i>	بگومگو
اروه دوشاب	<i>ARVADUŠAB</i>	شیره، امرود
اسرار	<i>ASRAR</i>	نوعی مخدر
اسمی	<i>ESMI</i>	مقصود اسماء همسر امام
خورانید		حسن است که بتحریرک معاویه شوهرش را سم
اشپل	<i>AŠPAL</i>	تخم ماهی
اشپیتکا	<i>EŠPITKA</i>	دله، گربه وحشی
اشکل	<i>EŠKAL</i>	ریسمانی که شاخ گاو
همسایه گردد		را به دستش می بندند تا مانع دخول بباغ
اشکور	<i>EŠKOR</i>	برنج خرد، شکسته
اقسان	<i>AQSAN</i>	آسان
اگرده	<i>AGERDA</i>	حلوائی که
با عسل ساخته میشود و مخصوص شهر ماسوله		
است		

گاہ گل مالی	ALAVA	الاوله
	ALAS VAGARDAN	الش واکردان
		ذخیره روز مبادا
پشت پازدن	ALANG	النگ
خوراکی که با	ANARBIJ	انار بیج
گوشت و پیاز و سبزی و گردوی سائیده شده		و آب انار تهیه میشود
پیچیدن بانخ	UPEXTAN	او پختن
	UPARKANEN	اوپرکانن
		بحرکت در آوردن خفیف ، لرزانیدن
	UTURHASTAN	اوتورهستن
		بحیرت افتادن ، واهمه کردن
جمع کردن	UCEN	اوچن
	UCIANSTAN	اوچیناستن
		تمام شدن برجیده شدن
انعکاس صوت	UXAN	اوخان
برو در آمدن با	UXUFTAN	اوخوفتن
		حمله هوار شدن
کیلی برای توزین برنج	UDAR	اودار
مکیدن	UDUSTAN	اودوشتن
پاره شدن	ORSAFTAN	اورسفتن

بهم زدن - در	ORŠEN	اورشن
		هم ریختن
برداشتن	USADAN	اوسادن
	USEKUDAN	اوسه کودن
		روانه کردن
آویزان کردن	ORGANEN	اورگانی
صعف کردن	UMARDN	اومردن
هوو	AVISTI	اویستی
یک کمی	IPČE	ایچه
حیغ، فریاد	IJGARA	ایره کره
شبنم	AYAZ	ایار
سه پایه، ستون	ISKAT	ایسکت
		صامس
نازک	IŠKAR	ایسکر
یاور، کمک	ILJAR	ایلچار

-

بابا گندم BABA GANDOM ذرت

بار BAZ شاهین

باسلو *BAŠLOO* کلاه گوش

(واژه، ترکی است)

بافلا فانوق *BAOLAOATOO*

عدائی است مرکب از لوبای بوسب کنده و

سود و سرو روعس و نجم مرغ

بالکا *BALKA* زنبیل کوچک

بحار *BAJAN* مزرعه

بحار حاله *BAJARYALA*

رودخانه‌ای است که مرداب میربرد

برجن *BERJEN* بربریز کردن

برش *BORS* سوت گوشت با سیار

وهوئج و سبب رسمی (واژه، روسی است)

برم *BARAM* حایزه‌ای که به یهلوان

فانج داده مسنود

برمسه *BARAMASTA* رمنده، خم

سده

بووجه *BUBUXA* بشود

بوسن *BOSTAN* شدن

بمه *BANA* بوته

بمبا *BEYSA* ماند، ایستاد

بیستن *BIŠTAN* پختن، یزیدن

کباب کردن



## پ

پائیدن	PAASTAN	پاستن
بند چموش که	PATAVA	پاتاوه
		لبه شلوار را با آن می بندند
	PATUK PATUK	پاتوک پاتوک
		یاورچین
پست قد	PAC	پاچ
	PALDU	پالدو
		پالوده ( اصطلاحاً "به صدای پف شخص خوابیده نیز پالوده پختن گفته میشود )
	PATTA XULA	پته خوله
		مجدر ، آبله رو
بی عرضه ،	PAXMA	پخمه
		کم استعداد
کشتی (واژه	PRAXUT	پراخوت
		اصلاً " روسی )
تکه ، قسمت	PARKALA	پرکاله
لرزاندن	PARKANEN	پرکانن
پلو	PALA	پلا
	PALA DANA HALVA	پلادانه حلوا

میکنوع شیرینی که با برنج پخته و شکر و هل و زعفران تهیه میشود

	<i>PELLA KUDAN</i>	پلا کودن
		بزرگ کردن
درخت افرا	<i>PALAT</i>	پلت
چاق و شکم گنده	<i>PALF</i>	پلف
	<i>PANJE GABRI</i>	پنجه گبری
		اصطلاحاً " به کفش های پنجه پهن گفته میشود
مورچه	<i>PUTUR</i>	پوتور
پوسانیدن	<i>PUXANEN</i>	پوخانن
گربه	<i>PIČA</i>	پیچا
	<i>PIR GUZAKA</i>	پیرگوزکا
		چائی تلخ ، قند پهلو
زشت	<i>PIS</i>	پیس
پیر	<i>PISA</i>	پیسه
پنیرک	<i>PINDARA</i>	پیندره
پینه	<i>PINIK</i>	پینیک
		ت
کارمزرعه	<i>TABKAR</i>	تابکار
		برنج
تراشیدن	<i>TAŠTAN</i>	تاشتن
سکوت ، خاموشی	<i>TAMTUL</i>	تامتول
دایه	<i>TAYE</i>	تایه
پشت سرهم	<i>TATARAJ</i>	تترج

تتف	TATAF	نام یکی از روستاهاست
ترتره	TARTARA	تکه تکه
ترسن	TARSEN	ترسیدن
ترک	TARAK	حلوائی که با نشاسته و آرد و شکر و زردچوبه بخته میشود
تکستن	TAKASTAN	تکیدن، چلانده شدن
تمش	TAMAŠ	خار
تورشه تره	TURŠTARA	غذائی است که از سبزی همه جور با تخم مرغ و سیر و آب غوره و چوواش ترکیب یافته است
تورنگ	TURANG	قرقاول
توشک	TUŠK	دمل، کره
توک	TUK	نوک
تول	TUL	گل
توم بجار	TUMBAJAR	جائی که بدوا "برنج را سبز می کنند آنگاه به مزرعه منتقل و نشا مینمایند
تبچه	TABAJA	طبچه
تیج	TIJ	تیز
تیشتائی	TIŠTAI	لاغری

## ج

جبد *JABAD*      محفظه‌ای از الیاف

گیاهی که برای آویزان کردن و نگاهداری  
اشیا بکار میرود

چیختن *JAPEXTAN*      فروکردن

جختراشون *JAXTPAŠON*

از خاطر محو شدن

جزن *JAZEN*      تپاندن ، جا دادن

جکفتن *JAKAFTAN*      آب افتادن

جگا *JAGA*      جا

جگوردانش *JAGURDANEN*      واژگون کردن

جلهاستن *JALAHASTAN*      آویزان شدن

جمختن *JAMAXTAN*

مزاحم شدن ، به تنگ آوردن

جمردن *JAMARDAN*      غش و ضعف کردن

جندر دگادس *JANDAR DAGADAN*

زیر چشمی نگاه کردن

جو خوفتن *JUXUFTAN*      مخفی شدن

جودکی *JUDAKI*      به ته‌پته

افتادن

جگوردستی *JAGURDASTAN*

بیج خوردن ، از پهلو در غلطیدن

پستان	JIII	جی جی
دور کردن	JIGIFTAN	جیگفتن
		زاواندن - از شیر گرفتن بچه
	JALISKASTAN	جلیس کستن
		لغزیدن ، سر خوردن
دور رفتن ، فرار کردن	JIVIŠTAN	جیویشتن
ریز قد ، کوتاه	JINJIR	جینجیر
فرار دادن	JIVIZANEN	جیویزانن
ج		
ماهی سیم درشت	ČAPAO	چاپاق
حقه باز	ČAČUL BAZ	چاچول باز
	ČAR ŠANBA XATUM	چارشنبه خاتون
		خاتون چهارشنبه عقیده‌ای است در بعضی زن‌ها که تصور می‌کنند خاتون چهارشنبه مواظب و ناظر اعمال آنهاست و مرادسان را در شب های چهارشنبه می‌دهد و بازسان را برآورده میسازد
درست کردن	ČAKUDAN	چاکودن
	ČALA ČXUL	چاله چخول
		گودال سنگلاخ
	ČANČU	چانچو
		زنبیل آویخته شود برای حمل بار

چچ ČAČ رعره، خزه، گیاهی که روی آب  
های را کد میروید

چرچر ČARČAR فراوانی نعمت، بهرهٔ بسیار

چقرتمه ČAČARTAMA عذائی است

مرکب از مرع یخته و بیاز سرخ شده و تخم مرغ  
و نمک و ادویه و زرد چوبه

چکه پیر ČAKAPAR دست و پا

زدن در حال مرگ

چکه جولا ČAKAČOLA حرفهای مفت

چکله ČAKALA رسمای که برای حمل

خاشاک و آحر و نظارش بکار میروید

چمجه ČAMČA فاسق جوسی بزرگ

چمنس ČAMASTAN کج شدن

چمدن

چنکر ČANGAR بریدهٔ سیاه رنگ لاله

که فسحاس مورد سسد کیلا سیهاست

چوبور ČUPUR محدر، آبله رو (معنی

دستی که از سرما جمع بشود سیر هست

چور رمین دایری که سیر

سود

چوروش ČURUŠ سر رفتن صبر و حوصله

چول ČUL گل

چوم ČUM چشم